

صاحب امتیاز و مسئول
(حریر چیان)

مدیر و سردبیر
محسن الحسینی
ساعی نسیم شمال

قیمت ۸ شاهی
بعد از دو روز پانزده شاهی
شماره ۱۶ سال شانزدهم

پنجشنبه ها منتشر میشود

شمال نسیم

محل اداره
خیابان ناصریه
اداره درطب و نشر و حک و اصلاح
کلیه مقالات و لواجیح
وارد مختار است

آبونمان سالیانه طبقه اول ۵۰ ریال
سایرین ۳۰ ریال
سالیانه خارجه : ۵۰ ریال
قیمت اعلانات
بادقتر اداره است
عنوان تلگراف
« نسیم شمال »

بیاد اشرف دین سید ستوده خصال مشام روح معطرکن از نسیم شمال

کاسه چینی

بهترین سخن ها آنستکه از دل برون آید
این چنین سخن در اعماق قلب اشخاص صاحب دل
می نشیند . از قدیم هم گفته اند « سخن گز دل
آید شود دلپذیر » اگر شما باین اصل ایمان
ندارید مسقط ذیل را بخوانید تا بصحت آن
ایمان بیاورید .

چند روز قبل آقای دکتر رضازاده شفق
که هر ایرانی باسوادی که باجراید و مجلات
سر و کار دارد ایشان را یک نفر دانشمند
و نویسنده متبحر می شناسد ولی تاکنون به
صفت شاعری نشناخته بمسجد شیخ لطف الله
میروند عظمت بنا ، نقوش بدیع و رنگ آمیزیهای
بی نظیر کاشی های معرق آن بطوری در اعماق
فکر و روح وقاب این مرد حساس تاثیر میکند
که بی اختیار بسرودن مسقط غرای ذیل که
عالی ترین نمونه تأثرات قلبی است مبادرت
می فرمایند .

کاسه چینی است این گنبد میتونشان
یا که بود نقشه گلشن باغ جنان
یا که نشانی است از منظره آسمان
یا ورق دفتر صنع زمین و زمان
یا که ز نقش ازل هست یکی یادگار

گشته مصور بر او گوئی راز روان
هست نقش در او صورت اسرار جان
آیت سحر مبین گشته در این جا عیان
کلمه حق الیقین جلوه نموده است هان
روشنی و سایه اش سوره لیل و نهار

و چه بلند و مهین طاق معلاست این
صاف و مصور یکی گنبد میناست این
طرفه نگاری از ان عالم بالاست این
خیره کن دیده اهل تماشا است این
راست بگویم بود آیتی از کردگار

مظهر ذوق است این گنبد افراشته
صفحه عشق است این نقشه انگاشته
گوئی دست قدر گل بفلک کاشته
بهر تماشا همی پیش نظر داشته
گشته نمایان در او جلوه دیدار بار

کاسه چینی مگوکان گل و گوهر است
آینه روی یار عکس رخ دلبر است
عاقل حیران ازین منظر جان پرور است
هر ورقش بهر یک راز نهایان مظهر است
هر گل پنهان او معجزه ای آشکار

در کمر گرد این گنبد رخشان نگر
نقش روان بخش آن منطقه جان نگر
نشئه ذوق و هنر جلوه ایمان نگر
بر ورق این کمر آیت قرآن نگر
چشم خرد باز کن دیده عبرت گمار

مایه این خوش بنا گر چه زسنگ و گل است
صورت زیبای آن مظهر ذوق و دل است
هر ورقش نکته ای در نظر عاقل است
صحبت دل لیک با سنگدلان مشکل است
سنگدلا را بدین بحث دل و جان چکار

که امروز از همه حیث مقام شاهخی را بین شرکت های جدید -
التاسیس احراز نموده انواع و اقسام کلمی و جزئی اجناس را نا نازترین
قیمت بفروش میرساند (خیابان شاه آباد) نمره اعلان ۵۹۵

شرکت محصلین تجارت

کار

از آثار گرانبهای جناب آقای حکمت

وزیر دانشمندی عارف

در این کینه گیتی یکی پند نسو
ز کاو آهن مرد دهقان شنو

بیگ گوشه گاو آهنی کهنه بود

که فرسوده زین دیر دیرینه بود

بیفکنده اش موربانه ز پای

فرومانده در کنج دهقان سرای

بسان دل جاهلان بر ز زنگ

ز زنگش دگرگونه گردیده رنگ

یکی روز گاو آهن صیقلی

فروزان چو دانا بروشن دلی

شندیکه چون میشد از طرف دشت

قضا را بر آن کاو آهن گذشت

بگفتش که چون بهره شد ز آسمان

تراسیم تاب و مرا زعفران ؟

تر از چه این تابش و روشنی ؟

که آخر نه از سیمی از آهنی

بگفتا از آن شد قنم تابناک

که از کار کردن مرا نیست باک

بگوهر اگر تیره گون آهنم

ز کار است روشن دل روشتم

ز خاک سبه زر سرخ آورم

چو سیم سپید است زان بیکرم

تو تن پروری پیشه بردی بکوی

چو تن پروران زان شدت زردروی

مرا پیشه در دهر تابندگی است

نصیب من از دهر تا ، بندگی است

تو نیزای پسر نقد حکمت بیاب

بطالت بهل رو ز خدمت مناب

که گردون زجان زنگ بزدا بدت

دو صد روشنائی بیخشا بدت



صنعت زیبا چو از هستی يك ملت است

هستی جان بخش در باطن این صنعت است

سنگ و گل و آب و رنگ ظاهر و ماهیت است

ورنه بچشم خرد جمله جهان وحدت است

یافته وحدت در این صنعت زیبا قرار



اینهمه نقش و نگار آیت يك ملتی است

معنی آیات از بیخبران دعوتی است

لوحه پند و خرد آینه عبرتی است

پایه مهر و وفا مایه جمعیتی است

نیک عیان است این هر نظر هوشیار

اصفهان شهریور ماه ۱۳۱۴

دکتر رضا زاده شفق

اندر ز ادبی

آنچه دیدم ز جنس حیوانی

که بود در شکار انسانی

گوسمند است بیشتر مظلوم

با وجودیکه او بود معصوم

جز دل صاف و قلب پاکش نیست

غیر آب و علف خوراکش نیست

نماید بکس خطائی را

نکنند غصب هیچ جائی را

در تمام جهان اسیر بود

ساکت و خوار و دستگیر بود

خانه ها در طویله منزل اوست

مهر آنخاواده در دل اوست

در بیابان زمین بود جایش

بر سر خاک هست اوایش

بس اطاعت نمود از چوبان

گشت بازیچه همه طفلان

چونکه باشد مطیع و فرمانبر

بشم او نفع می دهد بشر

هر چه هستند از نرو ماده

بره و شیر کرده آماده

با همه خوبی آن زبان بسته

ظلم بیند ز خلق پیوسته

هست چندین هزار هر روزی

هر یکی زیر تیغ جانسوزی

این بود حاصل نکوئی او

بهر رفتار صلح جوئی او

وضع دنیا همین طریق بود

ستم و ظلم بر صدیق بود

چون جهان پلید نیست عقیف

توان شد چو گوسفند ضعیف

باش مانند شیر غرنده

در جهان خشمناک و دل زنده

گر که باشی چو شیر در رفتار

نماید کسی ترا آزار

گر کنی در جفای خصم سکوت

سدرو کافور خواهی و تابوت

عاقبت از طریق نادانی

میروی گوسفند قربانی

صادقا ظلم کس قبول نکن

لیک از عدل هم نکور مکن

صادق بروجردی

کلاه دوزی اعتماد

در خیابان ناصریه بهترین شاپو های

ایتالیا و فرانسه و انواع واقسام با ارزاترین

قیمت بمشتریان تقدیم مینماید

۲ - ۲

نمره اعلان ۴۵۸

جرائد هفتگی مرکز

امید

داستان آغاز جنگ ایتالیا

و حبشه
چو ایتالیا کرد آغاز جنگ
باهل حبش عرصه را ساخت تنگ
چنان برد برخاک آنان یورش
که مردان سوری بقاب خورش

بشد حمله ور از زمین و بسار
ز اهل حبش کشت چندین هزار

نطق موسولینی

شنیدم چنین گفت موسولینی
در ایتالیا بسا فقیر و غنی
که مائیم بسیار و این خاک کم
به ملک حبش زد بماید علم
بود جای ماتنک و آنجا گشاد
نفوسش کم و آب و خاکش زیاد
بباید بقحط و غلا تن دهیم
همه خاک خود را بدشمن دهیم
و یا آنکه از بهر آتش و باو
بگردیم در خاک دشمن ولو

چونک است اکنون بما خاک و آب
(من و گرز و میدان افراسیاب)
نشگر کشی امپراطور حبشه

چو شد منتشر در حبش این خبر
به بستند بر دفع دشمن کمر
چنان امپراطور ملک حبش

بص داد فرمان شمشیر کش
که چو شد خون در عروق یلان
بر آمد خروش از دل پردلان
که گردد اگر جسم ما چاک چاک

نخواهیم بگذشت از این آب و خاک
بکوبیم یکجا چو نام آوزان
سر سرکشان را بگرز گران
آغاز جنگ

چو دریا در آمد دولشکر بموج
برون تاخستند از دوسو فوج
بفرید چون شیر غرنده توب
که لرزید از آن آسیا و اروپ

به پرواز طیاره ها در هوا
قوی تر ز طاعون بتر از وبا
نمیباشد آغاز این شور و شر
بجز از پی قطع نسل بشر

مگر مجمع اتفاق مایل
کنند مشکل کار را زود حل
دعای اجنه
آلهی همه کار در دست تست
جهنده همه تیری از شصت تست

آزادگان

سرما خوردن !!

طفل - آقا جان برای من لباس زمستانی
بخرید ، زیرا بواسطه نازکی لباس هایم سرما
خوردمام ؟

پدر - پسره احمق ! در این موقعیکه
من پول ندارم و توهم که میدانستی سرما
خوب چیزی نیست میخواستی چیز دیگری
بخوری !

معنی لغات

شاگردی ، در موقع امتحان حکایتی را
خواند . وقتی که معلم گفت : لغاتش را معنی
کن ؛ شاگرد جواب داد :

- آقای معلم اغلب از این لغات را که
در کلاس پائین تر دیده ایم بیشترش را هم
لابد کلاس بعد خواهیم دید بقیه هم که آسان
است !

کانون شعرا

بار آرد خالی میکند

موی خود را دمبدم دلبر ذغالی میکند
روی خود ساعت بساعت بودر مالی میکند
و آنکه مویش را ببیند : بوصف این نیرنگ را
موبومو زلفش شرح و بسط حالی میکند

و آنکه رویش را به ببیند بکنظر بیسابقه
گوید این بیچاره بار آرد خالی میکند
آبروی آبروی خود میبرد هم میبرد

تا بضر ب تیغ آنجا را هلالی میکند
صورتش باشد چو ابر اندرزوال آفتاب
بسکه چهره لیموئی را برتقالی میکند
از لحاظ اینکه خوانندش بقامت معتدل

خویش را داخل بحزب اعتدالی میکند
تا که از گفتار مستفرنگی ایرادش کنی
نقل اخذ دیپلم از سیکل عالی میکند
از پی الفاء شبهه و ز ره اثبات مال

متصل صحبت زمیز و مبل و قالی می کند
ز ابتدای عصر در این عصر تک تا بوق سک
گردش اندر لاله زار و آن حوالی میکند
تا که اندر دست خود ببیند بعمری : آرزو :

از برای اسگناس ده ریالی می کند
هر که شد مانند چاکر پای بند ناز او
از ره جفمک و را حالی بحالی می کند
• شکارچی

مگردان بما شام غم روز را
بکش آتش خانمان سوز را
بصلح و صفا خلق را ره نما
بشر را ز راه حق آگه نما

قصیده مولودیه حضرت علی

اثر طبع آقای معظمه السلطنه دولت
 چوزد زاع سیاه شب، سحر گه بال و پر بره
 نمود از آشیانه باز؛ سپیده صبحگاهی رم !
 جهانرا تا کند روشن، ز نور از کوه خاور شد
 عیان ابروی زال زر، بسان خنجر رستم ،
 نگاری خوشدل و خرم، در آمد از درم ناگه
 در آمد از درم ناگه، نگاری خوشدل و خرم
 چنان بر برک گل شبنم، زمستی در عرق رویش
 زمستی در عرق رویش، چنان بر برک گل شبنم
 بزیر طره پر خم، رخس درابر خورشیدی
 رخس در ابر خورشیدی، بزیر طره پر خم
 بگفتم نکای نمکدان لبیت، مرهم بزخم دل!
 اگر چه، هیچ زخمی را نشد و مرگ نمک مرهم
 بسرداری چه شور، ای خسرو خوبان! که از شادی
 لبیت بازار شکر را، ز شیرین خنده زدی بر هم!
 بگفتا: وقت آن آمد، که اندر دامن سبزه
 بنوشی با حریفان، بادل بیغم، می در غم
 سلیمان بهار آراست، خرگاه و نشاط دی
 بساط دیو و دروا، چون بنات التمش زدی بر هم
 هواشگین نفس شد، از شمیم باد نوری
 صبا اندر چمن افراشت، فرش از دیده معلم
 صبا قمری و بلبل را، بهوش آورد در گلشن
 زبوی سوسن و سیمین و سوری و اسپرغم،
 زجا برخیز و پاکوبان بیفشان، دست و شادی کن
 که بر کام دل آمده، صبح عیش و وقت شام غم،
 ز عشق خسرو گل دمدم، این مطلع شیرین
 سرا بد عنده لب از شوق، گاهی زیر گاهی هم:
 که در روزی چنین آمده، برون از پرده دست حق
 سلیمان سان ر بوده، از دست دیوان دنی خاتم،
 امیر المومنین حیدر - همایون مظهر داور
 که از تیغ کجش شد راست دین احمد خاتم
 محیط فضل و، بذل آنکه بساط عدل و داد او
 چو بنیان سپهر آمده، بنای شرع مستحکم،
 حریم کعبه از میلاد! او شد قبله ایمان را،
 و گرنه نی نشان، از کعبه میبودی، نه از زمزم
 لقد کرم، ز حق بر بوالبشر از بهر او آمد:
 قبول از التجاء بر نام او شد توبه آدم
 کند صد مفلس دل مرده را، احیاء پای او،
 بودیر آسمان جود، گوئی عیسی مریم!
 مطیع امر او گردون، کدای کوی او قارون
 بخیل جود او قان و من و یحیی و حاتم!
 سرافرازی ز پای دست حق، بگرفت دین حق
 چنان گز شوکت شرع محمد (ص) در ص عالم
 چو خورشید، از سرافرازی، لوای شوکت دینش
 گرفته قیروان، قاقیروان در سایه پرچم.
 پریشانی ز عدلش نیست، در عالم اگر باشد
 بود از باد شبگیری، ز خوبان طره پر خم!
 زهی کز پایه دینت، بیاشد در همه گیتی

لوای ایمنی انسان، که گردونش نزد سام.
 همیشه تا که گل، از ابر آزاری شود خندان
 همواره تا چمن، از باد نوری شود خرم:
 مذاق دوستان شیرین، مدام از شکر هرت
 بکام دشمنان بادا، ز قهرت شه و شکر رسم
 شود بدخواه تو، همواره توام با غم و محنت
 نکو خواست بود، پیوسته با عیش و طرب توام
 ز هرت جام (دولت) باد لبیر یزادی شادی
 همی تادر جهان باشد، نشان از جام و نام از جم.

کشور بتان

عجیب ترین مردم در رسوم و عادات
 میجر موریس انگلیسی اخیرا گردش مفصلی
 در زمین عجائب و غرائب (بوتان) در اقصی قسمت
 شمالی هند نموده و شرحی میسوط راجع
 به عادات و اخلاق و طرز زندگانی و رفتار مردم
 عجیب آنجا مینویسد و تصریح مینماید که
 هنوز مردم آنجا روی عادات اولیه چند هزار
 ساله بوده و بکلی از مدنیت جدید دور و
 در کنار میباشند

میجر موریس مینویسد اهالی به تن لباس
 و پوشاک خود را از الیاف بعضی از نباتات
 که در اراضی آنجا میروید تهیه کرده و
 معیشت خود را از گوشت حیواناتی که در
 صید آن وسائل عجیبه بکار میبرند تسداریک
 مینمایند و در این باب سالیان دراز است که
 تمرینات عمده نموده و مهارتی تمام پیدا
 کرده اند

وقتی يك نفر از اهالی آنجا مقصر شد و
 و محکوم باعدام گردید شخص مجرم را در
 کیسه از پوست داخل نموده و اطراف آنرا
 محکم می دوزند و او را در میان شط می
 اندازند تا هلاک شود

میجر موریس در کنفرانسی که بین
 جمعیت جغرافیائی دولتی لندن داده علاوه
 به مسطورات خود شرحی مفصل از مشاهدات
 خویش در کشور بتان برای حاضرین کنفرانس
 بیان نموده و میگوید

مساحت کشور بتان به ۱۸۰۰۰ میل مربع
 میرسد و جبال بلند هیمالیا آنرا از تمام
 جهات احاطه نموده بطوریکه کشور مزبور را از
 انظار بنهان گردانیده - حاکم این کشوریکی
 از مہاراجه موسوم به (سر جیحی دنج شوم است
 که برای او موقعیتی عمده و اهمیتی زیاد
 در بین ملت خود بوده و احدی با او طرف
 نزاع و اختلاف نیست

مات بتان سالها اوقات خود را بفطرت و
 عادات اولیه و دوره وحشی گری و جاهلیت

آقایان شعرا تیکه افتخارا میخوانند ای روز معش خات الیمین
 اشعار خود را برای درج باین نامه بفرستند باید تا روز یکشنبه اشعار
 خود را با اداره ارسال دارند .
 (دفتر اداره)

اخطار باقایان شعرا

مناظره با شاعر

شنیدم که میگفت در انجمن
یکی با ملامت به مرد سخن
که در عرصه شعر پرچم مزین
به دهوده از شاعری دم مزین
گرفتم خدای معانسی شدی
منوچه‌ری دامغانسی شدی
گرفتم شدی از سخن پروری
چو فردوسی وسعدی و انوری
شدی از هنر افتخار ز من
گرفتمی جهان را به تیغ سخن
چو با غم بسر زندگانی بری
چه سودی ز کسب معانسی بری
سیه روز مرد هشیوار شد
شد عهد شعرو سخن خوار شد
ماغ سخن را بهائی نماند
چراغ ادب را حیائسی نماند

بپاسخ بدو گفت شاعر خموش
شنو وصف گوهر ز گوهر فروش
چو گفتمی سخن لحظه گوش باش
فرو بند لب را و خاموش باش
که گفتم سخن را بهائی نماند
چراغ ادب را اضیائسی نماند
زدانش سراسر جهان گلشن است
چراغ ادب تا ابد روشن است
ز گیتی کس از نام نیکو برد
همانا که مرد سخنگو برد
اگر گنج گوهر زبان در گل است
سخن هست جائی که نامش دلست
سخن هر که گوید سخن سنج نیست
دل هر کسی جای این گنج نیست
بری شاعر از بخل و کبر و ریاست
دل شاعر آئینه کبر ریاست
صدف وار در دل گوهر پرورد
سخن را بخون جگر پرورد
(ع - شهری)

گذرانده بهیچوجه مدنیت جدید بین ایشان
راء پیدا نموده سادگی و بداوت و طرز
معاش و خالی از هر نوع تجمل و اهمیت
آنها فوق العاده باعث تعجب و حیرت است .
برای اهالی بنان جشن‌های سالیانه متعددی
است که هر جشنی از آن در موقع خاصی
تشکیل شده و مراسم آن را با کمال مواظبت
انجام میدهند
از جمله جشن‌هایی که میجر مورس آنرا
دیده و در کنفرانس خود برای جمعیت

دستورهای سود مند

- اگر شغل شما شغلی است که مستلزم
کثیف شدن دستهای شماست. قبل از مبادرت
بکار ناخنهای خودتان را در صابون فرو برید
- اگر انگشتان شما پس از پاک کردن
سبزی کثیف شد یا رنگ گرفت فوراً سبب زمینی
پوست کننده را روی آنها بمالید رنگ پاکشافت
آنها را مرتفع میسازد
- اگر سوزن در موقع دوخت و دوز
اثری در انگشتان شما باقی گذاشت آنها را
با روغن زیتون چرب کنید اثر سوزن محو
می شود .
- اگر اثر کوفتگی و آلمی در بدن خود
حس کردید فوراً بدن خود را با آب گرمی که
با کمی نشادر مخلوط شده باشد بشوئید رفع
خستگی و کوفتگی شما خواهد شد .
اگر دستکشهای چرمی شما کثیف شد
آنها را در دست کرده و جای چرب شده را
با کمی شیر گرم شده که چند قطعه کوچک صابون
بان مخلوط کرده باشید مالش دهید لکه های
آن رفع خواهد شد

جغرافیائی شرح داده جشن سالیانه مردم بنان
است که کهنه بودا در یکی از دیرو معابد
خودشان در نزدیکی بارودر وقت معینی
تورتمب داده اند .

در این جشن تمام کهنه و علمای مذهبی
لباس‌های نفیس خود را که از ابریشم درست
شده می پوشند سایر اهالی هم که در جشن
شرکت میکنند لباس‌های مخصوصی ملبس
شده برای شرکت و تماشا حاضر میشوند
کهنه هر کدام پرنده‌های بزرگی را بگردن
خود بسته و داخل مجلس جشن شده نمایش
می دهند .

دسته‌های رقاص و آکترها هر کدام بصورت
خودشان پارچه‌هایی می بندند که در شکل آن
تمام حیوانات اهلی که بین آنها معروفست
ترسیم شده و در اثر زدن طبل و نواختن
بعضی از سازها و صدای شروع برقص
می نمایند .

مدت ۳ شبانه روز این رقص بطور متوالی
با نهایت انتظام و دقت بطوری که هیچگونه
مورد ابرادی برخلاف نظامات بشود در تمام
عملیات انجام میگردد .

کهنه مدتی دراز را برای تهرین این
جشن بطریق خاص حاضر شده و بواسطه موقعیت
ممتازی که جشن مذکور مابین ایشان دارد
هرگونه تشریفات لازمه را به موقع اجرا
می گذارند .

دانشمند محترم آقای پژمان

خطاب بدست!

ای دست ضعیف رنج دیده
از بهاوی من ستم کشیده
گشته سپهر بسای اعضا
درد همه را بجان خرید
پوشیده ز زخم خار و هرگز
یک گل بمواد دل نچیده
از رنج شبی نجسته راحت
وز کار دمسی نیارمیده
خیاط ارل قبای زحمت
بر پیکر خسته ات بریده
از پیکر سرد گشته تو
سوزنده سرشک من چکیده
تانان بشکم رسده همه روز
صد خار غمت بدل خلیده
جلد تو سطر گشته از کار
ای دست عزیز تر ز دیده
تا پنجه رهنمای دایه
شد از کف کوچکت کشیده
روزت گذرد برنج بردن
شامت بسروشک غم ستردن
تا چند زنی تو بر سر ایدست
شو در پی کار دیگر ایدست
تاجی ز گهر نه ای که باشد
جای تو همیشه بر سر ایدست
آویزه گوش خویشتم کن
اندر ز مرا جو گوهر ایدست
در راه دفاع کشور خویش
ببیاك شو و دلاور ایدست
بفر از تو پرچم وطن را
بیوسته بقلب لشکر ایدست
با خنجر تیر سرفشان ده
بر خائن ملک کیمبر ایدست
می باش به مردم ستمکار
بیداد کن و ستمگر ایدست
کاشانه بساز و بوستان کن
تا خلعی از آن خورد بر ایدست
بیراسته شد ز خار و خاشاک
چون خاك وطن سراسر ایدست
آنگاه زبان قلب من شو
بگذار قلم بد فتر ایدست
تا سوزش دل بیان نمایی
بر نامه بیاش آذر ایدست
بر این همه لاف دل سپردی
هستی تو چه زود باور ایدست
جز اشك ز دیدگان ستردن
ناید ز تو کار دیگر ایدست
آلوده بصد پلیدی ارفیست

جسم تو چو روح مضطر ایدست
یاری کن دلشکستان شو
مرهم نه زخم خستگان شو
ایدست نگویمت چنان کن
کار بکه سزای تست آن کن
آمال دل شکسته ام را
با گوهر خویشتم عیان کن
چندانکه توانی از محبت
دل های شکسته شادمان کن
گرسفره نباشدت جهان را
بر خدمت خویش مبهمان کن
خدمت بکسی اگر توانی
ایدست ستوده رایگان کن
دل بسته سود دیگران باش
ور بر تو زبان رسد زبان کن
از پاکسی لطف و مهربانی
بر من دل خلق مهربان کن
گو نیست زبان استمال
انگشت ضعیف را زبان کن
دامان اگر تماند کف را
بر فسق یتیم سایبان کن
قاروح مرا پری به افلاک
ده بنجه خویش نردبان کن
گر جمله جهانیان شریرند
تو عکس همه جهانیان کن
در طبیعت اگر شرارتی هست
در خاک ریاضتش نهان کن
زین هستی چند روزم باخیر
تحصیل حیات جاودان کن
میباش عصای خسته حالان
با راه نمای نو نهالان
ایدست شریف پاک دامن
پاکیزه چنانکه گل بگلشن
آرایش دامن کسان بین
و آلوده نگه مدار دامن
شریان تو گر تهمی نگشته است
ز آن خون که بود بسته من
گر بشکنی از جفای گردون
خواهم نشوی وبال گردن
اندر ز نگویمت که مستان
یک حبه ز صاحبان خرمن
ز آن روی که بی نیازی تست
در دیده من چو روز روشن
گو یم مگشا کف تمنی
در حضرت کردگار ذوالمن
شو چیره بفن دستگیری
کز جمله فنون بود باین فن
مگسل پیوند یاری از خلق
پیوند تو بگسلدگر از تن
از پرده دری میباش حرسند

بمدافع عشق

که گفت منع دل ز دست داده کنید
زبا فتاده غمش را چرا ز یاده کنید
کنید جان بقدای ز دست رفته و بس
نثار سر بقدم ز پا فتاده کنید
صبا بگوی بیاران بساغر م تا کسی
مدام خون دل از دیده جای داده کنید
رقیب اگر که بشطرنج عشق هست حریف
چومست وصل شد از وقت استفاده کنید
مرا که مایه رسوائیم کشید دیگر
که یار را زمن زار دل نهاده کنید
ز من بگو برقیبان ای آسمان بلند
بزیر دست چرا آنقدر افاده کنید
بهر سلاح که خواهید جز بزخم زبان
بقفل عاشق کم گشته دل اراده کنید
بگو بمنگر و مناع عشق سرخوش باز
که از چه منع دل دل زدست داده کنید

اصل فوق (طول عمر طبیعی و عدم اعتناء
بخیالات واهی و یاس و حرمان) باشد .

۲ - تعداد اشعار از بیست بیت نباید تجاوز کند
و گوینده در انتخاب اوزان و قوافی مختار است .

۳ - مدت مسابقه یکماه تمام (برای مرکز
و ولایات) خواهد بود .

قضاة: تشخیص مزیت آثار وارده تحت
نظر آقایان ذیل خواهد بود .

۱ - جناب آقای اسفندیاری رئیس مجلس
شورای ملی ایران .

۲ - جناب آقای سمیع رئیس تشریفات دربار
اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

۳ - جناب آقای شیخ الملك اورنگ نماینده
مجلس شورای ملی ایران

نتیجه مسابقه: پنج نفر از برندگان
مسابقه جوایز ذیل داده می شود

۱ - برنده اول - پانصد ریال وجه نقد

۲ - به برنده دوم - دویست ریال
وجه نقد

۳ - برندگان سوم و چهارم و پنجم هر یک
صد ریال وجه نقد

و آثار بقیه شرکت کنندگان در مسابقه
بانضمام عکس و شرح مختصری از سرگذشت

آن ها در جزوه جداگانه بطبع رسیده و
همچنین برای تشویق گویندگان آثار آنها

بچندین زبان خارجی نیز ترجمه و طبع
خواهد شد .

توضیح: شرکت کنندگان مستقیماً آثار
خود را بانجمن ادبی ایران ارسال داشته و اسم
خویش را در صدر صفحه محفوظ دارند .

وزیرده در آن باش ایمن
تاجان بتن تو هست بگریز
ز انعادت شوم خانمانکن
بادشمن خویش دوستی کن
کاین چیره کند ترا بدشمن
برحسن عمل مباش مغرور
تابگری از حسن باحسن
بادست خود ایسخن جو گفتم
تانیک شوی بخوی و دیدن
ناگه زندای اهرمن خورد
این گفته بگوش باطن من
بیگانه زحسن معنوی شو
نیکی چه بود برو قوی شو

در انجمن ادبی ایران:

مسابقه مهم ادبی

جناب آقای پرنس ارفع (دانش)
که از مشاهیر گویندگان هستند در طی ماموریت
های سیاسی خود ، بنکته مهمی راجع بطول
عمر طبیعی انسان ؛ که مدتی بود مابین
بزرگان علماء جهان مورد تحقیق بوده .
بر خورد نموده و برای اینکه از این راه
خدمتی بعالم بشریت بنمایند ، شروع بسروندن
مثنوی معروف «طول عمر» ؛ که چندین بار
دراثر استقبال عامه تجدید طبع و الحال هم
در طهران اقدام بطبع آن شده است مبادرت
ورزیده و نکات باریک این موضوع را از نقطه نظر
وظایف الاعضاء تشریح کرده و مخصوصاً در
این خصوص که «انسان بچه و سیلنه می
تواند بطول عمر طبیعی خویش نایل
آید ؟» بحث مفید و مفصلی کرده ،
بالاخره نتایج مثبت را بدست آورده اند .
این نکته مورد توجه محافل علمی و

ادبی دنیا از جمله انجمن ادبی ایران واقع
گردیده **واقای اورنگ** در چند جلسه گذشته
انجمن ادبی ، آن را با شرایط ذیل بمسابقه
گذارده و این فکر اجتماعی دانشمند گرامی
اقای پرنس ارفع را استقبال نموده و به
ادبای خوش قریحه هم شرکت در این مسابقه
پیشنهاد کرده اند و ما هم بسم خود با نشر
این خبر معارفی و اجتماعی و درج موضوع
این مسابقه ادبی ، در انتشار این فکر بزرگ
که کمک مهمی بترقیات معنوی و مادی جوانان
و مردان وهم مبهنان گرامی ما است و قدمهای
آنان را به راه ترقی و تعالی محکم و
استوار میدارد ، کوشش مینمائیم .

شرایط مسابقه

۱ - موضوع و مفاد شعر بایستی روی

اطلاعات سودمند

فوت يك زباندان معروف

اخيرا كشيش كاتوليكي (ويليام كنت) در انگلستان فوت کرده است. سبب شهرت و معروفیت این كشيش همانا دانستن ۵۲ زبان از زبان های مختلف بوده است (ويليام كنت) در این ۵۲ زبانی که میدانسته هم میخواند و هم مینوشت و چه بسا میشده که اداره پلیس برای قرائت نوشته جات و اسنادی که بزبانای قلیل الاقشار نوشته شده بود متوسل به ویلیام كنت میشده است و در زبانای مرده خصوصا زبان عبرانی و آشوری تخصص داشته و علمای این زبان هنگامی که اختلاف در مسئله یا لغتی مربوط بزبانهای مذکور میکردند حکم قطعی آنرا ویلیام كنت بوده و حکم او در اختلاف آنها قطعی محسوب میشد این زبان دان معروف اخيرا در سن ۷۸ سالگی در انگلستان فوت کرده است

عكس برداری از برق آسمان

فوق العاده كار مشكلی است عكس برداشتن از برق آسمان و اخيرا (سرچارلی فارنون) بعد از يك كوشش ۲۸ ساله نقشه اختراع دستگاهی را برای عكس برداری از برقهای آسمان تکمیل نموده است ۲۸ سال متوالی زحمت تهیه این پروژه اختراع خود را کشیده است دستگاه مزبور عبارت از دو عدس که قطر هر يك از آنها ۴ بند انگشت است و روی يك چرخ دندانه دار سوار شده است بطوری که عدسیها در صورت احتیاج گردش کرده و خود را عوض میکنند سرچالی موفق شده است که با این دستگاه از لای پنجره خانه خود عكس برق آسمان را در یک شب طوفانی بردارد.

شرکت يك زن مسلمان در مسابقه های ملكه وجاهت

مس تونس اخيرا وارد پاریس گردیده است که در مسابقه های بین المللی ملكه زبانی و وجاهت شرکت کند مس تونس يك دختر مسلمان و بلندن وارد و از آنجا بیاریس عزیمت کرده و يك میرقع سیاهی بر روی خود مانند زنان تونس کشیده و لباس او ساتین مشگی میباشد در ضمن مصاحبه بایکی از جریده نگاران گفته بود که امیدوار است لقب ملكه وجاهت را در این مسابقه احراز کند

کتابخانه مظفری

کتابهای کلاسیک را با تخفیف کلی بفروش میرساند ۲-۲

دری وری

میوه شیرین تر از انجیر نیست
زانکه جز او باب طبع پیر نیست
گرچه انگور است شیرین و لذیذ
در حلاوت همچنان انجیر نیست
صبحگاهان بهر مسمار بدن
لقمه چون تخم مرغ و شیر نیست
گرچه باشد در نوشتن شیرشیر
شیر میش گاو همچون شیر نیست
گرچه بی حکمت نمیباشد پیاز
ليك او در خاصیت چون سیر نیست
من يك نان جوین سیرم ولی
فخر تجار از جهانی سیر نیست
هر شبان از فرقت جوچه مرا
غیر آه و ناله شبگیر نیست
هر که از کف طره بشمک بهشت
کیفرش جز حلقه زنجیر نیست
از برای کردن خصم وطن
هیچ تیغی بدتر از شمشیر نیست
بسکه خورده در جهان رزق حرام
در دعای شیخنا تاثیر نیست
هست در عالم بشر میانش بشر
کار او جز حیل و تزویر نیست
هی کند تدبیر اندر کارها
با خبر او هیچ از تقدیر نیست
تیر آه مازگردون در گذشت
کارگر بر قلب چرخ این تیر نیست
شاعری چون من ظریف بذله گو
در هرات و کابل و کشمیر نیست
پیشه ام باشد دعای خاص و عام
هیچ کارم بر دبیر و میر نیست
شهره شهرم همی در پر خوری
ای برادر لازم تقریر نیست
میخورم با جاش آش ساک را
حاجتم بر قاشق و کفگیر نیست
تنبای را مرشدم آموخته
چون کنم دیگر مرا تقصیر نیست
غیر نقش اسکناس اندر جهان
هیچ بر لوح دلم تصویر نیست
آیت خو بست نقش اسکناس
هیچ دیگر حاجت تقصیر نیست
میرسی آخر بوصول اسکناس
صبر کن مفلوک مضطر دیر نیست (مفلوک)

منتخبات اشعار کورش

اثر طبع آقای سید هادی حائری متخلص به کورش

نمبره ۱۷۹۹ ۳-۲

